

عدنان الصایق  
(شاعر عراقی مقیم لندن)  
سهیلا پرستگاری

تکوین ها

روبه روی پنجره می نشینم  
خیابان ها را به هم می دوزم  
ومی گویم کی به تو می رسم

\*

گنجشک با صدای بلند آواز می خواند  
درون قفسش

من نگاهش می کنم

گرچه ی خانه نیز نگاهش می کند

هر دو روزهای مان را شکار می کنیم

\*

چند چشم از کاسه درآورده ای

ای توپچی

تا همه ی این ستارگان روی شانه هایت بدرخشد

\*

شکم گنده، مردی آویزان

گاری بی را به جلو می راند

که از خوراک دیگران سنگین است

\*

بر دامنه یکوه ولو شده

می پرسد:

آیا تبعید شده ای در قله ی کوه هست

\*

هر چه نامه نوشت

برای وطن

پستیچی آن را برایش باز گرداند

به خاطر اشتباه در آدرس

\*

برای مبارز شجاع در جمع

نشان پیروزی

برای کشتگان در میدان

گرد و غبار دست زدن

و برای اسب در اسطبل

یک سطل جو

\*

به خاطر پیمودن تمام تبعیدگاه های دنیا  
همچون کسی که میهنی زیر بغل دارد  
خمیده راه می رفت

هنگامی که دریا مرا ندید  
آدرسش را برایم گذاشت: چشمان آبی تو  
و مرا ترک کرد

سر نیزه ای که در تیرگی شب می درخشید  
صورت قاتلم را برایم روشن کرد

باران تن تو را می لیسد  
ای...  
چگونه عاشق رشک نمی برد

هنگامی که از دکه ی می فروشیش  
نیمه ی شب او را بیرون کردند  
به خانه اش بازگشت  
در را بست  
اما خودش را بیرون در فراموش کرد

شمع خاموش می شود  
با تن تو آتش می گیرم  
هیچکس به تاریکی توجه نمی کند  
در کتابخانه می نشیند  
دو دستش را گشوده است  
و من می خوانم.. میان سطرها را

آیا همه ی این انقلاب ها  
که دریا آن ها را به وجود آورد  
و کسی او را دستگیر نکرد

میان انگستان در هم آمیخته ی ما  
بر روی میز  
عنکبوت تارهای تنهائیم  
را بسیار می تند

زندگی را  
از پشت سرش می شناسم  
به دلیل این که بسیار به من روی گردانده

بر پوست اسب برنده  
عرق روزهای شکست سرازیر می شود

فریادها مرا به یاد می اندازند  
چه بسیار چیزهایی که باید آن ها را از زندگیم  
بیرون کنم

این طاغوتیان  
آیا درست است پروردگارم  
آنان از میان سرانگشتان شفافیت گذر کردند  
و تو آنان را تحمل کردی

\*

گل را نچین نگاه کن...  
چقدر به زندگی کوتاهش افتخار می کند

در ذهن پلنگ  
شکار بسیار است  
بیرون از نرده های قفسش  
آن ها را با آب دهانش شکار می کند

\*

به جز لبانت  
نمی دانم  
گل را چگونه بچینم

و تو با گونه های زردآلویی می گذری  
چه بسیار لبانی که تو را  
تا رسیدن به من مزمه کرده اند  
با سوزن آبیشت  
می دوزد باران  
پیراهن دشت ها را

\*

می رسم یا نمی رسم  
تفاوت چیست؟  
هنگامی که تو را نمی یابم

\*

- نقاش -

\*

روی پهلو خوابیدن را تمرین می کند  
گویی آن را از بر می خواند

پیش از آن که عکس قفس تمام شود  
گنجشک فرار کرد  
از تابلو

\*

\*

- تیر -

هنگام خروج سریع  
آن تیر به چه می اندیشد  
به شکار  
یا ...  
به آزادی

اگل را خواهم چید  
آن را خواهم چید  
اما برای چه کسی هدیه اش خواهم داد  
در این ظلمت  
تنهائیم

\*